

بنیان‌های نشانه‌شناختی «هم‌سازه» و «ناسازه» در اندیشهٔ رولان بارت

مسعود الگونه جوفقانی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

چکیده

رولان بارت در دورهٔ دوم اندیشگری خود اساساً متوجه نقد امر بدیهی است. او معتقد است آنچه خود را به‌مثابهٔ امر طبیعی، جهان‌شمول و بدیهی وانمود می‌کند، محصول فرآیند طبیعی‌سازی است که به‌واسطهٔ آن امر ایدئولوژیک در نهایت خود را به‌صورت امر بدیهی نشان می‌دهد. بر این اساس، محصول نهایی فرآیند طبیعی‌سازی، به‌زعم بارت، هم‌سازه‌ای است که امر بدیهی از طریق آن متجلی می‌شود. در نتیجهٔ بارت به‌منظور نقد امر بدیهی و نیز افشای تلویحات ایدئولوژیک هم‌سازه، برابرنهادی را با عنوان ناسازه مطرح می‌کند. ناسازه به‌مثابهٔ سلاحی علیه فریب‌کاری زبان است که با اتکا به آن می‌توان به خوانش متفاوتی از متن روی آورد. با این همه، بارت هرگز تبیین روشنی از سازوکار نشانه‌شناختی هم‌سازه و ناسازه به‌دست نمی‌دهد. به همین سبب ممکن است تصور شود که چرخش نظری بارت متضمن نفی آموزه‌های پیشین او در باب نشانه است. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بررسی مبانی نشانه‌شناختی هم‌سازه و ناسازه، عواقب و نتایج منطقی این تلقی را بررسی کند. در پایان مشخص می‌شود که رویکرد بارت دوم اساساً متأثر از نقد روابط سلسله‌مراتبی حاکم بر معانی صریح و معانی ضمنی است.

واژه‌های کلیدی: بارت، نشانه‌شناسی، هم‌سازه، ناسازه، معانی صریح، معانی ضمنی.

* نویسندهٔ مسئول: Algooneh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۵

۱. مقدمه

رولان بارت (۱۹۱۵-۱۹۸۰م)، نشانه‌شناس و نظریه‌پرداز مطالعات فرهنگی، از آن قبیل اندیشمندانی است که هرگز خود را در چارچوب نظری خاصی محصور نمی‌کند و به‌طور مستمر به واکاوی آموزه‌ها و یافته‌های خود اهتمام می‌ورزد. به همین دلیل است که با مطالعه آثار وی، عموماً می‌توان دو چهره متشخص و متمایز از او ترسیم کرد: ساختارگرایی اُرتدوکس و پس‌ساختارگرایی بی‌قرار. این تفکیک کمک می‌کند که رسالت نظری بارت را در دو دوره متفاوت فکری وی بهتر بتوان بررسی و تحلیل کرد. رسالت نظری بارت در دوره نخست عمدتاً متوجه پی‌ریزی بوطیقا است؛ بوطیقایی ساختارگرا که تمام پدیدارهای فرهنگی اعم از ادبیات را به‌مثابه ساختارهایی مستقل تصور می‌کند. این قبیل ساختارها به‌منزله نظام‌هایی خودبسنده، در غیاب تمام عوامل بیرونی عمل می‌کنند و استقرار آن‌ها صرفاً با اتکا به روابط موجود میان مؤلفه‌های درونی محقق می‌شود. بنابراین بارت در این دوره، با اتخاذ نگرشی ساختارگرایانه می‌کوشد با حذف جایگاه سوژه انسانی، دیدگاه ضدانسان‌گرایانه خود را تأیید و تقویت کند و به‌تعبیر کریستوفر نوریس^۱ (4: 2002)، به نوعی «کانت‌گرایی در غیاب سوژه انسانی» متوسل شود. بدیهی است که اتخاذ چنین نگرشی به این گرایش می‌انجامد که آگاهی سوژه و حضور فعال وی در پی‌ریزی معنا جای خود را به ساختارهای خودبسنده بدهد. تحلیل‌های ساختارگرایانه بارت که در آثاری همچون *درجه صفر نوشتار* (۱۹۵۳)، *اسطوره‌شناسی‌ها* (۱۹۵۷)، *عناصر نشانه‌شناسی* (۱۹۶۴) و *نظام مدها* (۱۹۶۷) متجلی می‌شود، به‌خوبی بیانگر تعلق خاطر وی به نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی ساختارگرا در این دوره است.

اما دوره دوم اندیشگری بارت با تغییر محسوس و مشخصی همراه است. او با نقد برخی از نگرش‌های بنیادی دوره نخست و به‌چالش کشیدن اصول موضوعه‌ای که خود، نخست به آن‌ها معترف بود، به‌وضوح از اسلاف ساختارگرایی خود فاصله می‌گیرد. بارت در این برهه به‌جای آنکه متوجه پی‌ریزی بوطیقا باشد، اساساً در پی تبیین جایگاه سوژه در فهم متن و ماهیت دیالکتیکی معناست. به همین سبب پس از تجربه جنبش دانشجویی که در سال ۱۹۶۸ روی می‌دهد و به‌شدت بارت و

دیدگاه‌هایش را به‌چالش می‌کشد، قدم در مسیری می‌گذارد که در نهایت با گذر از بوطیقا و حرکت به‌سوی تأویل، به خلق آثاری همچون *اس/زد* (۱۹۷۰)، *امپراتوری نشانه‌ها* (۱۹۷۰) و *لذت متن* (۱۹۷۳) منتهی می‌شود. البته هستند اندیشمندانی که معتقدند بارت هرگز نتوانست این گذار را با حفظ تمام لوازم و عواقب فکری آن به فرجام برساند. در این میان، جاناتان کالر^۲ (1992: 123) ترجیح می‌دهد به‌جای اصطلاح «گذر از بوطیقا به تأویل» از «نوسان بین بوطیقا و تأویل» استفاده کند که به‌زعم وی، دامنه‌فرازوفروود نظری بارت را بهتر نشان می‌دهد. با این همه، آنچه در این دوره در آثار فکری بارت متمایز است، کوشش وی برای رهنیدن فراشد خواندن از حصار بوطیقا است. بر این اساس، اهتمام نظری بارت بر بازطراحی الگوی نشانه‌شناسی قرار می‌گیرد؛ هرچند او خود هرگز به‌صراحت از این موضوع سخن نمی‌گوید. به همین سبب در مقاله پیش‌رو، ضمن بررسی خاستگاه‌های نظری اندیشه بارت در باب نشانه و تبیین استدلال‌های وی، به این موضوع می‌پردازیم که فهم آثار متأخر وی فقط در پرتو فهم رسالت نظری او در این دوره میسر است. بنابراین پژوهش با این فرض شکل می‌گیرد که رسالت نظری بارت در دوره دوم متوجه نقد امر بدیهی است. به‌نظر می‌رسد رویکرد انتقادی بارت در دوره دوم از طریق طرح موضوع هم‌سازه^۳ و ناسازه^۴ سامان می‌یابد. این طرح در واقع بیانگر نحوه تلقی وی از نشانه و چگونگی تحلیل معانی صریح و ضمنی است.

۲. پیشینه پژوهش

صرف‌نظر از پژوهش‌هایی که به کاربست آرای نشانه‌شناختی، زبان‌شناختی و اسطوره‌شناختی بارت در خوانش متن تخصیص یافته، در ساحت نظری نیز تحقیقات معتبری درباره بارت صورت پذیرفته که مهم‌ترین آن‌ها به‌ترتیب زمانی به این شرح است:

قویمی (۱۳۶۶) با استناد به دیدگاه یکی از پیشتازان نقد نو در باب بارت، او را یکی از بنیان‌گذاران و نظریه‌پردازان نقد نو معرفی می‌کند که به‌نظر ادعای محل تأملی است؛ زیرا شباهت آرای بارت و منتقدان نقد نو فقط به‌لحاظ روش‌شناختی درخور

توجه است. سجودی (۱۳۷۷) بر این باور است که از دیدگاه بارت، موضوع تجربه ناب- به معنای عام- از اساس منتفی است و تأکید می‌کند که از نظر بارت، پیش‌فرض معصومیت (یا به عبارتی بی‌غرضی) ساخته و پرداخته جامعه بورژوازی است؛ زیرا به‌زعم وی، تجربه عینی، ناب و رمزگردانی‌نشده از جهان واقع وجود ندارد. اباذری (۱۳۸۰) در پی پاسخ به این پرسش که چرا بارت عناصر فرهنگی را ذیل اسطوره بررسی می‌کند، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که تلقی منفی بارت از مفهوم اسطوره اساساً منبعث از برداشت سیاسی وی از گفتمان غالب و ایدئولوژی است. قاسمی داریان (۱۳۸۵) با تکیه بر سه اثر برجسته بارت یعنی نقد و حقیقت، اسطوره‌شناسی‌ها و مقالات انتقادی می‌کوشد جایگاه وی را در مقام منتقد ادبی روشن کند. بازرگان (۱۳۸۸) با تکیه بر نشانه‌شناسی بارت بر آن است تا به تعبیر خود، دریچه‌ای به دنیای پُر رمز و راز ادبیات بگشاید. رشیدی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای مختصر اندیشه‌های بارت را می‌کاود و روشن می‌کند که رویکرد وی نوعی نقد تحلیلی است که ملاحظات انتقادی را نیز فرونگذاشته؛ اما بارت به‌واسطه التزام به رویکرد بوطیقایی، نقد را به‌مثابه نوعی فعالیت و خوانش تحلیلی دنبال نکرده است. مسعودی (۱۳۹۵) نیز در پژوهشی کاربردی بی‌کم‌وکاست آرای بارت را در نقد و تحلیل نکوهیده و بنا به ادعای خود، نقدی به روش کار بارت وارد دانسته است. از نتایج تأمل‌برانگیز این پژوهش- که ظاهراً متوجه نقدی بر روش نشانه‌شناسی و تحلیل روایت رولان بارت است- یکی هم این است که «دوران سخت کودکی و بیماری بارت در شکل‌گیری شخصیت هم‌جنس‌گرای او مؤثر بوده است»!

به هر روی، با اینکه درباره بارت، نشانه‌شناسی وی، تحلیل نظری اندیشه‌هایش در باب ساختار اثر ادبی و به‌ویژه کاربردی الگوی وی در نقد عملی به‌منظور تحلیل ساختاری روایت یا خوانش نشانه‌شناختی آثار ادبی پژوهش‌های مستقلی وجود دارد، تا جایی که نگارنده کاویده، پژوهشی مستقل در زمینه فهم بنیادهای نشانه‌شناختی هم‌سازه و ناسازه انجام نشده است. بنابراین نگارنده بی‌هیچ ادعایی، در ادامه می‌کوشد با تکیه بر رویکرد توصیفی و تحلیلی، پاسخی درخور برای این بحث فراهم آورد.

بدیهی است چنین اهمیتی در اصل متوجه دیدگاه نظری بارت و تحلیل آن است؛ اما به‌طور کلی این قابلیت را دارد که در حوزه نشانه‌شناسی کاربردی نیز به‌کار بسته شود.

۳. واکاوی جایگاه نظری هم‌سازه و ناسازه در اندیشه بارت

۳-۱. از دو سوسور تا بارت

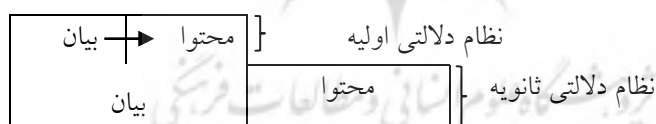
رولان بارت در دوره نخست فکری خویش به‌شدت متأثر از دو سوسور است. بارت ضمن سخنرانی در سال ۱۹۷۴م اذعان می‌کند که «در فاصله نگارش اسطوره‌شناسی‌ها نخستین تأثیرها را از نظریات دو سوسور به‌وام گرفته است» (آلن، ۱۳۸۵ الف: ۶۸-۶۹). بارت به پیروی از دو سوسور معتقد است در یک نظام نشانه‌شناختی، معنا امری مستقل یا فی‌ذاته نیست؛ بلکه این «وجه افتراقی» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۱۳۹) نشانه است که برسازنده معنا به‌شمار می‌آید. بر اساس این نگرش، معنا صرفاً از طریق تقابل عناصر با یکدیگر پدید می‌آید و بنابراین ارزش ذاتی ندارد. بر این مبنا، وجه افتراقی نشانه بیانگر ارزش سلبی آن است؛ به بیان دیگر، نشانه زمانی معنای خود را به‌دست می‌آورد که در تقابل با نشانه‌ای دیگر قرار بگیرد و در این رویارویی تمایز خود را آشکار کند. بنابراین بدیهی است مادامی که چنین تقابلی وجود نداشته باشد، نمی‌توان از معنای نشانه- یا ارزش‌ایجابی آن- سخن گفت. با این وصف، تعیین‌کننده جایگاه نشانه در نظام، ارزش سلبی یا به‌تعبیری دیگرنبودگی آن است.

بارت در آغاز دوران اندیشگری خود با اتکا به این اصل، نظریاتش را طراحی، تبیین و تکمیل می‌کند. این نظریات خواه‌ناخواه او را در دو جریان مؤثر قرن بیستم یعنی نشانه‌شناسی و ساختارگرایی روانه می‌کند. هر یک از این دو گرایش بنیادین در سامان‌دهی نظری آرای بارت به‌مثابه سنگ بنایی عمل می‌کند که فهم قاطبه آرای بارت در نهایت به فهم آن منوط است.

۳-۱-۱. نشانه‌شناسی بارت و تحول نظری آن

نظامی که دو سوسور برپا می‌دارد یک نظام اول مرتبه است. در این نظام، «زبان متضمن یک دال، یک مدلول و آمیزش آن دو در قالب نشانه است» (آلن، ۱۳۸۵ الف: ۷۴). بر این

اساس، الگوی دو سوسور اساساً متوجه دلالت صریح است و آن دسته از دلالت‌های ضمنی را که در نشانگی حضور دارند، در تحلیل خود وارد نمی‌کند. به همین سبب یلمسلف، زبان‌شناس شهیر مکتب گپنهاگ، در رویارویی با این الگو می‌کوشد ضمن حفظ چارچوب اصلی نشانه دو سوسوری، دلالت ضمنی را نیز در محدوده نشانه‌شناسی بگنجانند. به این ترتیب، او که قبلاً تمام عوامل غیرساختاری را با عنوان عوامل خارجی از حوزه نشانه‌شناسی به کناری نهاده بود، «برای پرداختن به آن‌ها، دوباره آن‌ها را در جامه معانی تلویحی به الگوی صوری خود وارد می‌کند» (Trabant, 1987: 91). بر این اساس، یلمسلف معنای تلویحی را نوعی معنای ثانویه می‌داند که دال آن به وسیله یک نشانه یا نظام دلالتی اولیه تولید شده است؛ یعنی به تعبیر بارت در عناصر نشانه‌شناسی، در این الگو «دال و مدلول در سطح نخست به هم می‌پیوندند تا دال سطح دوم را تشکیل دهند؛ یا به بیانی ساده‌تر، سطح بیان در نظام دلالتی ثانویه بر اساس سطح بیان و سطح محتوای نظام دلالتی اولیه استوار است» (Barthes, 1964: 26).



شکل ۱: نظام‌های دلالتی اولیه و ثانویه

درباره تحول نظری رولان بارت باید بگوییم که او وقتی در اسکندریه معلم زبان فرانسه بود، با گرماس ملاقات کرد و از طریق وی با آرای دو سوسور و یلمسلف آشنا شد. به همین سبب وقتی به نشانه‌شناسی روی آورد، به‌منظور طرح الگویی که دربردارنده دقت علمی باشد، کوشید تا نظریه‌ای پی‌ریزی کند که «توجه‌کننده نشانه‌پردازی نامحدودی باشد که به‌واسطه آن هر مدلول به نوبه خود به‌عنوان دال عمل می‌کند و راه را بر مدلول دیگری می‌گشاید» (Trabant, 1987: 88). به این ترتیب، در این نظام نشانه‌ها بر پایه نشانه‌هایی از پیش موجود عمل می‌کنند و بنابراین در الگوی

پیشنهادی بارت، با یک نظام نشانه‌شناختی روبه‌رو می‌شویم که در دو سطح متمایز عمل می‌کند. بارت معتقد است الگوی دو سوسور در مرتبه اول، بی هیچ کم‌وکاستی نقش بنیادی ایفا می‌کند؛ یعنی نشانه از دو رویه متمایز اما پیوسته به نام‌های دال و مدلول شکل می‌گیرد. اما از آنجایی که «الگوی دو سوسوری صرفاً توجیه‌گر معنای صریح است و به بررسی معانی ضمنی و چگونگی شکل‌گیری آن پرداخته است» (Barthes, 1964: 89)، بارت می‌کوشد جایگاهی شایسته برای بررسی این قبیل معانی ضمنی در الگوی خود تعبیه کند. به همین دلیل بارت که اینک نشانه را به مرتبه اول محدود نمی‌داند، با گذر از دو سوسور و به تأسی از یلمسلف، الگویی را طراحی می‌کند که به‌طور هم‌زمان معانی صریح و ضمنی را دربرداشته باشد:

۱. دال	۲. مدلول	مرتبه اول
۳. نشانه		
الف. دال تلویحی	ب. مدلول تلویحی	مرتبه دوم
ج. نشانه		

شکل ۲: الگوی نشانه‌شناسی بارت

بر اساس این الگو، این امکان فراهم می‌شود که «دو سطح واقعی و فرضی دلالت» (Trifonas, 2001: 5) طرح و تبیین شود. بارت در این باره تأکید می‌کند که آن دسته از معانی ضمنی که در مرتبه دوم پدیدار می‌شوند، از طریق رابطه یک دال تلویحی با مدلول تلویحی شکل می‌گیرند. این رابطه «تنها از طریق ارجاع به یک زمینه اجتماعی قابل بررسی است؛ زمینه‌ای که بر علایق و ارزش‌های اجتماعی استقرار یافته است» (Barthes, 1964: 29). بارت بررسی دلالت‌های ضمنی نشانه را به حوزه «نظام بلاغی» (Culler, 2002: 61) واگذار می‌کند. در ادامه خواهیم دید که طرز تلقی بارت از مرتبه دوم یا معانی ضمنی و رابطه آن با مرتبه اول کلید اصلی فهم نظریه کلان وی در باب هم‌سازه و ناسازه است.

به هر ترتیب، گذر بارت از نشانه‌شناسی دو سوسوری به سوی نشانه‌شناسی یلمسلف و تکمیل طرح نهایی وی در باب نشانه^۵ حرکتی است که به شکل بنیادین آنچه را بارت در دایره اندیشگانی تبیین می‌کند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. پژوهش‌های بارت در این مسیر به دستیابی وی به نوعی نشانه‌شناسی منجر می‌شود که به مثابه «فرازبان» (Trifonas, 2001: 4) عمل می‌کند. اهمیت انتقادی این نوع نشانه‌شناسی در این حقیقت نهفته است که نوعی «گفتمان یا زبان انتقادی» (همان، ۵) برای تحلیل فرم‌ها و ساختارهای بازنمایی^۶ به دست می‌دهد.

به این ترتیب، در آنچه در پی می‌آید خواهیم دید که اسباب و لوازم فکری بارت در باب نشانه‌شناسی به مثابه روشی فرمالیستی برای تحلیل، چگونه این امکان را فراهم می‌آورد که وی نظریات بکر و بدیع خود درباره هم‌سازه و ناسازه را مطرح کند. بدیهی است زمینه آتی چنین پژوهشی نه تنها به حوزه مطالعات فرهنگی مربوط می‌شود، بلکه دایره پژوهش‌های ادبی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۳-۲. از نشانه‌شناسی ارتباط به نشانه‌شناسی دلالت

بارت تا پیش از نگارش *اس/زد* در محدوده نشانه‌شناسی ساختارگرا می‌اندیشد و قلم می‌زند. وی در آغاز دوران نظریه‌ورزی خود، نخست به نشانه‌شناسی ارتباط روی می‌آورد و از آن پس، در پی بسط نظری آن متوجه نشانه‌شناسی دلالت می‌شود. نشانه‌شناسی ارتباط به این سبب از نظر بارت فاقد اعتبار اصیل و نهایی است که دامنه بررسی‌های آن به نشانه‌هایی محدود می‌شود که منحصراً در حیطه آگاهی سوژه جای دارند. به همین دلیل صرفاً به آن دسته از نشانه‌هایی محدود می‌شود که به طور ارادی برای ایجاد ارتباط از آن‌ها استفاده می‌شود. برای مثال نشانه‌های رایج در نشانه‌شناسی پزشکی با اینکه بستگی تامی به موضوع دلالت دارند، در حیطه بررسی‌های نشانه‌شناسی ارتباط قرار نمی‌گیرند. درست به همین منوال، نشانه‌های رایج در رؤیا نیز- بدان‌سان که فروید به آن روی می‌آورد- از دایره نشانه‌شناسی ارتباط کنار گذاشته می‌شوند و اساساً صلاحیت طرح یا بررسی در این حوزه را احراز نمی‌کنند.

بنابراین بارت با توجه به گرایشش به حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، با نگارش عناصر نشانه‌شناسی (۱۹۶۴) «ضمن بررسی نشانه‌های لفظی و غیرلفظی می‌کوشد از نشانه‌شناسی ارتباط‌اندیشمندانی نظیر دو سوسور، مونین^۷ و بای‌سینس^۸ رسماً فاصله بگیرد و به سوی نشانه‌شناسی دلالت حرکت کند» (Cobley, 2001: 158). با وجود این، بارت در نشانه‌شناسی دلالت که تعهد واکاوی نشانه‌های لفظی و غیرلفظی را برعهده دارد، می‌کوشد تا با استفاده از الگوی زبان‌شناسی انواع نشانه‌ها را بررسی کند و درست در این مسیر است که نظرگاهی کاملاً متفاوت با دو سوسور اتخاذ می‌کند و با «اهمیت بخشیدن به زبان‌شناسی می‌کوشد تا تمام رفتارهای بشری را با الگوی زبان‌شناختی تبیین کند» (همان‌جا). از همین رو وی بر خلاف دو سوسور که در دوره زبان‌شناسی عمومی پیش‌بینی کرده بود که «رشته‌ای به نام نشانه‌شناسی ایجاد خواهد شد که علم زبان‌شناسی یکی از شاخه‌های آن است» (16-17: 2011)، اعلام می‌کند که نشانه‌شناسی باید تحت شمول رشته‌ای عام‌تر به نام زبان‌شناسی بحث و بررسی شود. در نتیجه این گرایش، بارت در نهایت آشکار می‌کند که «زبان بشری صرفاً الگویی از معنا به شمار نمی‌رود؛ بلکه بنیان معنا و زیرساخت اصلی آن محسوب می‌شود» (Lavers, 1982: 5). بدیهی است چنین برداشتی از زبان به معنای تأسیس نوعی نشانه‌شناسی است که در تفسیر پدیدارهای متفاوتی همچون فرهنگ، اسطوره، مَد، ادبیات، ناخودآگاه و... به کار گرفته می‌شود.^۹ همین ویژگی نشانه‌شناسی بارت است که باعث می‌شود بتوانیم آن را به مثابه فرازبان تلقی کنیم؛ فرازبانی که ضمن حفظ چارچوب ساختاری خود، به منزله روشی صوری در تحلیل تمام بازنمایی‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی بشر به کار می‌رود. البته یادآور شویم که بارت در این محدوده نیز متوقف نمی‌شود و همان طور که خواهیم دید، در دوره دوم نظریه‌ورزی خود این نگرش را نقد می‌کند. با این همه، برخی از لوازم و عواقب منطقی قول به نشانه‌شناسی دلالت در تحلیل‌های آتی وی بیش و کم به جای می‌ماند؛ هرچند در ظاهر از آن‌ها فراتر می‌رود.

از این نکته درخور توجه نیز نباید به سادگی گذشت که مرکزیت یافتن نشانه‌شناسی دلالت در اندیشه بارت مستلزم پذیرش چارچوب ساختارگرایانه زبان‌شناختی و در نتیجه کاربست این رویکرد در تحلیل‌های وی از همه پدیدارهای فرهنگ انسانی

از جمله ادبیات است. البته با اینکه بارت در این زمینه تقریباً به طور منفعلانه تعریف یلمسلف از ساختار را اخذ می‌کند و بر این اساس، ساختار را «به‌مثابه هویتی مستقل و مشتمل بر روابط و وابستگی‌های درونی» (همان‌جا) تعریف می‌کند، تحلیل‌های وی درباره ساختارهای بنیادی ادبیات، به‌ویژه ساختار روایت، نشان از دقت علمی وی دارد. البته بدیهی است کسی که با برداشت ضدانسان‌گرایانه ساختارگرایی در تعارض است، امکان دارد در نهایت کار او را بی‌ارج و بی‌مقدار تلقی کند. اما یقیناً هر انتقادی در این زمینه به روش‌شناسی ساختارگرایی مربوط است و به بارت منحصر نمی‌شود.

به هر حال، به‌یاد داشته باشیم که بی‌توجهی به جایگاه سوژه در فهم اثر و نادیده گرفتن نقش خواننده در تأویل اثر از اینجا ناشی می‌شود که از چشم‌انداز امثال بارت - در دوره نخست - ساختار امری خودبسنده و مستقل است که بدون دخالت عوامل خارجی، خواه تاریخ یا جامعه و خواه سوژه انسانی، اصالت خود را حفظ می‌کند و به این معنا، نظامی از گشتارها به‌شمار می‌رود که با اتکا به قواعد درونی خود و بدون توسل به هر گونه مرجع یا مؤلفه بیرونی عمل می‌کند.

۳-۳. از نشانه‌شناسی دلالت به نشانه‌شناسی معنا

بارت در نخستین رویارویی رادیکال با اندیشه‌های پیشین خود، یعنی در زمان نگارش *اس/زد*، تأکید می‌کند که در پی بررسی جنبه‌هایی از دلالت است که «زیان‌شناسی علمی با مثابه امری ناسره به کناری نهاده است» (Culler, 2002: 58). به‌زعم بارت، مادامی که نشانه‌شناسی خود را به دلالت یا ارتباط محدود می‌کند، جنبه‌هایی از معنا را نادیده می‌انگارد؛ جنبه‌هایی که نه‌تنها عارضی و فرعی نیستند، بلکه اُس‌الاساس معنا به‌شمار می‌آیند. به همین سبب آنچه بارت در این دوره سودای آن را در سر می‌پروراند، پی‌ریزی نوعی نشانه‌شناسی معنا^۱ است که به‌موجب آن می‌کوشد آن دسته از جنبه‌های معنایی را که در نشانه‌شناسی دلالت و ارتباط از آن‌ها غفلت می‌شود، بررسی و تحلیل کند. بدین ترتیب دو تفاوت مهم در نظام اندیشگانی بارت پدیدار می‌شود. دانستن این تفاوت‌ها در فهم آرای او - به‌ویژه مبحث هم‌سازه و ناسازه - بسیار کلیدی است. این دو تفاوت بنیادین به شرح زیر است.

۳-۳-۱. واژگونی نظام سلسله‌مراتبی معانی صریح و ضمنی

در سراسر بلاغت غربی، این تصور حاکم بوده است که معنای صریح همان معنای اولیه، بدوی و پایه است. به تبع چنین برداشتی، معنای ضمنی مشتمل بر آن دسته از معانی ثانوی است که به مثابه «سایه‌های معنایی»^{۱۱} پیرامون لفظ حضور دارند. برای مثال در یک تقابل دوگانی مانند مرد/ زن، مفاهیمی از قبیل «احساساتی، ضعیف و انعطاف‌پذیر» سایه‌های معنایی «زن» به‌شمار می‌روند؛ در حالی که مفاهیمی مانند «عقلانی، قدرتمند و استوار» با لفظ «مرد» تداعی می‌شوند. اما بارت در دوره دوم به‌ناگاه رودرروی این تصور می‌ایستد؛ در واقع چرخش کپرنیکی بارت درباره معنای صریح و ضمنی، در نگارش اس/زد شکل نهایی خود را بازمی‌یابد. بارت در این اثر با اتخاذ نگرشی کاملاً متفاوت به این نتیجه می‌رسد که «معنای صریح به‌هیچ‌وجه معنای اولیه، بدوی یا پایه نیست؛ بلکه چنین وانمود می‌کند» (Barthes, 1974: 9). تأکید بارت بر این طرز تلقی در واقع ناشی از دریافت سیاسی، اجتماعی یا ایدئولوژیکی وی از نشانه است که به موجب آن معنای صریح به‌هیچ‌وجه معنای اصیل یا طبیعی نیست؛ بلکه ادامه و شاخصه فرایند طبیعی‌سازی محسوب می‌شود (رک: سجودی، ۱۳۸۷: ۷۸-۸۴). بر این اساس، آنچه به مثابه معنای صریح دریافت می‌شود، در واقع حاصل عملکرد اسطوره‌های سلطه‌جویی است که می‌کوشند تظاهر کنند که به طبیعت زبان یا زبان به مثابه طبیعت بازگشته‌اند. به بیان دیگر، «اسطوره‌ها تولیدکننده نشانه‌ها و رمزها هستند و نشانه‌ها و رمزها به نوبه خود در خدمت حفظ اسطوره‌ها هستند» (همان، ۹۰). با اتکا به چنین تصورات و نگرش‌هایی است که بارت با واژگون کردن الگوی یلمسلف و در نتیجه واژگونی نظام سلسله‌مراتبی حاکم بر معانی صریح و ضمنی اعلام می‌کند که معنای صریح «چیزی بیش از آخرین معناهای ضمنی نیست» (همان، ۷۸).

از عواقب منطقی این برداشت آن است که بپذیریم یک عنصر مسلط، مانند گفتمان غالب بورژوازی، به‌منظور تثبیت رابطه سلسله‌مراتبی و پدرسالارانه خود، امر ایدئولوژیکی را به‌شکلی ترویج می‌دهد که گویی امری بدیهی و طبیعی است. بدین ترتیب فرایند طبیعی‌سازی به‌شیوه‌ای عمل می‌کند که نمی‌توان امر ایدئولوژیکی را از امر حقیقی تفکیک کرد و اگر تبیین بارت را بپذیریم، آن‌گاه باید هم‌زبان با وی اذعان

کنیم که معنای صریح یکی از معانی مطلوبِ گفتمان بورژوازی است که خود را به صورت اولین معنای بدیهی نشانه تحمیل می‌کند؛ اما الزاماً اولین معنا نیست؛ بلکه آخرین معنایی است که گفتمان غالب آن را از طریق فرایند نهفته‌سازی به مثابه معنای اولیه ارائه می‌دهد.

۳-۲. ماهیت دیالکتیکی معنا

بارت زمانی کرسی نشانه‌شناسی را به دست آورد که از گرایش‌های صلب و ارتدوکس دوره نخست خویش فاصله گرفته بود و به همین سبب با طنزی معنادار جایگاه این کرسی را به صندلی چرخ‌دار^{۱۲} تشبیه می‌کرد. این تشبیه متضمن تفاوتی بنیادین در اندیشه‌های بارت در دوره دوم بود. او با این تشبیه می‌کوشید نشان دهد که نشانه‌شناسی وضعیت صلب و ایستای خود را به کناری گذاشته و وارد مرحله‌ای متحرک، پویا و سیال شده است. به این ترتیب، تغییر نگرش بارت در دوره دوم علاوه بر دیدگاه جدید وی درباره طبعی‌سازی مشتمل بر این نکته اساسی می‌شد که در نشانه‌شناسی معنا:

هدف، چنان‌که نشانه‌شناسی ارتباط می‌پندارد، بررسی پیام نیست؛ از سویی دیگر هدف آن، چنان‌که در نشانه‌شناسی دلالت تصور می‌شود، به هیچ وجه بررسی نمادهای رایج در رؤیا یا عارضه‌های خاص علم پزشکی نیست؛ بلکه هدف آن بررسی «متن»- در معنایی کاملاً متفاوت از اثر- است (Culler, 1981: 159).

در ادامه در بخش تحلیل ناسازه و هم‌سازه خواهیم دید که دیدگاه متن‌محور بارت اساساً با رویکرد ضدانسان‌گرایانه ساختارگرایی در تقابل است؛ زیرا بر خلاف آن، جایگاه ویژه‌ای برای سوژه انسانی قائل است. در این رویکرد اخیر، سوژه به شیوه‌ای دیالکتیکی و از طریق گفت‌وگو با متن نه تنها منفعل نمی‌ماند؛ بلکه به طور مؤثری در آفرینش معنا دخیل می‌شود.

از مجموع آنچه در این بخش گفتیم چنین برمی‌آید که گذر بارت از دلالت به معنا مستلزم توجه وی به این دو موضوع کلیدی است: فرایند اسطوره‌سازی و ماهیت

دیالکتیکی معنا. این دو موضوع به ترتیب به واسطه واژگونی رابطه سلسله‌مراتبی معنای صریح و ضمنی، و برآمدن سوژه و اهمیت وی در تأویل تبیین می‌شود.

۳-۴. تحلیل نشانه‌شناختی هم‌سازه و ناسازه

به‌زعم نگارنده، رسالت نظری بارت در دوره دوم حیات فکری وی اساساً متوجه نقد «امر بدیهی» است. امر بدیهی، امر شایع، امر معمول یا هر آنچه در ظاهر طبیعی می‌نماید و اصطلاحاتی از این قبیل که در این دوره ظاهر می‌شوند، همگی بیانگر دغدغه بنیادین وی درباره به‌چالش کشیدن نگرشی است که به‌باور بارت در سراسر فرهنگ غربی به‌مثابه هم‌سازه حاکم بوده است. هم‌سازه بنا به تعریف بارت همان «عرف عام، عقیده عمومی، کلیشه، ایدئولوژی مسلط، انگاشت مدلول‌های ثابت و واحد در پس دال‌هاست» (آلن، ۱۳۸۵ الف: ۱۳۹). همان‌طور که پیش‌تر تأکید کردیم، زیرساخت بنیادی هم‌سازه - چنان‌که بارت از آن اراده می‌کند - متکی بر تحلیل وی از نشانه است. همچنین به‌یاد داریم که بارت نظرگاه نخست خود در باب نشانه را از اساس واژگون و تصریح می‌کند:

به‌زعم فیلولوگ‌ها، شاید بتوان به سطح دلالت تصریحی برای نشانه و تقدم آن بر دلالت تلویحی قائل شد؛ اما به‌زعم نشانه‌شناس‌ها، دلیلی وجود ندارد که این سطح یعنی دلالت تصریحی را ممتازتر تلقی کنیم. در واقع نکته اساسی اینجاست که نمی‌توان حقیقت، عینیت، یا قانون‌مداری را بر این وجه دلالت استوار ساخت (Barthes, 1974: 7).

اکنون وقت آن است که ضمن تحلیل مبانی نشانه‌شناختی هم‌سازه، ویژگی‌های آن را برشماریم و مشخص کنیم که بارت چگونه و با استفاده از چه تحلیل‌هایی هم‌سازه را نقد می‌کند.

در دوره دوم بارت، به‌واسطه تأثیری که پیش‌تر از لوی - استروس پذیرفته بود، رویکرد نشانه‌شناختی خود را تغییر می‌دهد. البته این تأثیرات به‌وضوح در *اسطوره‌شناسی‌ها* دیده می‌شود؛ اما بارت در *اسطوره‌شناسی‌ها* بیشتر تحت تأثیر روش‌شناسی لوی - استروس است. وی در آنجا می‌کوشد به‌مثابه ساختارگرایی اصیل،

روش‌شناسی تقلیلی لوی- استروس را در جهت فروکاستن پدیدارهای فرهنگی به تقابل‌های دوگانی به‌کار ببندد؛ اما دریافت عمیق بارت از حضور بلاواسطه اسطوره‌ها در فرهنگ در دوره دوم پدیدار می‌شود. به‌زعم نگارنده، این دریافت ناشی از توجه وی به نظام سلسله‌مراتبی دلالت‌تصریحی و تلویحی در نظام اسطوره‌ای است. بارت در این برهه درمی‌یابد که اسطوره نه به‌معنای نوع‌شناختی آن، بلکه به مفهومی کاملاً نو در فرهنگ بشری جاری است. اسطوره از این چشم‌انداز ماهیتی کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک دارد و به همین سبب در تمام پدیدارهای فرهنگی از جمله ادبیات در جریان است. این روند آن‌چنان مخفیانه صورت می‌پذیرد که سوژه در رویارویی با آن تصور می‌کند با امری طبیعی، جهان‌روا و جهان‌شمول روبه‌رو شده است؛ امری که وانمود می‌کند خود حقیقت است و با آن همسانی دارد.

بارت در جست‌وجوی علل و اسباب سیطره بلامنازعه اسطوره‌ها بر فرهنگ نکات بدیعی را مطرح می‌کند که انصافاً تأمل‌برانگیز است و علی‌رغم نگرش منفی برخی پژوهشگران درباره بارت دوره دوم که وی را به اشنانویسی متهم می‌کنند (ر.ک: شفیی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۶)، به‌جرت می‌توان گفت روش پژوهش وی در این دوره قابل تحلیل و بررسی نظری است.

باری، تحلیل بارت درباره هم‌سازه و نقد آن از اینجا شکل می‌گیرد که او همواره خود را «منتقد نقش‌های نهفته امر بدیعی» (Cain, 1111: 1502) می‌انگارد. او پیش‌تر در *اسطوره‌شناسی‌ها* به‌درستی به این نکته اشاره کرده بود که «فرهنگ عام با گزاره‌های ایدئولوژیک اشباع شده است» (همان‌جا)؛ اما این گزاره‌ها به‌شکلی به‌نمایش درمی‌آیند که «گویی طبیعی و خودبدیعی هستند» (همان‌جا)؛ پس با قاطعیت می‌توان گفت همین دریافت بارت است که بعدها در *اس/زد* دوباره در مرکز بحث و بررسی قرار می‌گیرد و به‌مثابه نقدی بنیادین آموزه‌های ساختارگرایی را به‌چالش می‌کشد.

بررسی ریشه‌های نشانه‌شناختی این تحلیل بیانگر آن است که بارت در راه رسیدن به این نگرش چند گام برمی‌دارد: نخست اینکه او در این دوره اساساً با وجود چیزی به‌نام مدلول نهایی سر سازگاری ندارد^{۱۳} و همواره افشاگر رابطه اقتدارگرایانه آن در نظام اجتماعی است. او تصریح می‌کند که ایدئولوژی بورژوازی «بر تلقی دال به‌عنوان

همتای دقیق مدلول تأکید می‌ورزد و این شیوه اقتدارگرایانه منجر به واپس‌روی کلیه اشکال سخن به سوی یک معنای واحد می‌شود» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۱۶۶). به این ترتیب، نظام سلطه در پی استقرار نگرش ابزارری از زبان می‌کوشد هژمونی یا سلطه پنهان خود را از طریق تثبیت مدلول‌های مطلوب خود در دال‌های اجتماعی تثبیت کند^{۱۴} (Coward, 1977: 47). بر این اساس، از عواقب منطقی قول به وجود مدلول نهایی یکی این است که تصور می‌شود زبان در برپایی مفاهیم هیچ نقشی ندارد و از این رو وظیفه‌اش صرفاً بیان یا انتقال مفاهیم است. بدیهی است چنین برداشتی درباره مفاهیم از پیش موجود با تلقی بارت دوم در تضاد است و از آنجایی که زبان در این چشم‌انداز، در نهایت در حد خدمت‌کاری و وظیفه‌شناس و پیشکاری سربه‌راه تصور می‌شود که وظیفه‌ای جز انتقال مفاهیم ندارد، این شائبه ایجاد می‌شود که دال صورتی پیوسته و متلازم با مدلول است که همواره آن را فریاد می‌آورد و با آن یکسان است. به این ترتیب، در این چشم‌انداز، «دال و مدلول نه در فراشد تولید، که به مثابه هم‌ارزهایی تحلیل می‌شوند که ضمن حفظ تمایز وابستگی تامی به همدیگر دارند» (همان‌جا).

بارت در مواجهه با این نگرش، با رویکردی خاص خود وضعیت سلطه‌جویانه چنین برداشتی را افشا می‌کند. به همین دلیل است که مادام اصرار می‌کند که «اسطوره‌ها متضمن هم‌سازه‌اندیشی هستند؛ از این نظر که برخی مدلول‌ها را به‌عنوان مدلول‌های محتوم، طبیعی و بی‌چون‌وچرا پیش می‌کشند» (آلن، ۱۳۸۵ الف: ۱۴۰). اسطوره‌ها این کار را با تبدیل فرهنگ به طبیعت عملی می‌کنند. در واقع آن دسته از صور بهنجاری که در پیکره فرهنگ در جایگاه اموری مطلق قرار می‌گیرند و اشکالی جلوه می‌کنند که گویی اموری ازلی، ابدی و جهان‌شمول‌اند، در اندیشه بارت محصول ایدئولوژی به‌مثابه «طبیعی‌نمایی پدیده‌های خاص فرهنگی» (همان، ۶۲) به‌شمار می‌روند. بنابراین اندیشگری‌های بارت در خصوص «تلویحات ایدئولوژیکی مفهوم نشانه» (Lavers, 1982: 14) بر این اصل استوار است که «در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، هیچ بافتار ناب، خالص یا معمولی برای ارائه به ما وجود ندارد؛ جهانی سرشار از

نشانه‌هایی درباره هستی، و نه الزاماً حاوی تجربه‌ای بلافصل درباره آن» (Hawkes, 2003: 99).

بدیهی است به‌کارگیری چنین تصویری درباره آثار ادبی به‌عنوان یکی از جهان‌های ممکن، نتایج و پیامدهای مشابهی دربر خواهد داشت. بارت در این زمینه می‌گوید: در نوشته‌های ادبی کلاسیک تصور می‌شود که نویسنده از مدلول به دال، از محتوا به صورت، از ایده به متن یا از احساس به بیان در حال حرکت است؛ اما موضوع کاملاً در جهت عکس صادق است؛ یعنی نگارش مسئله کار کردن با دال‌ها و واگذاشتن مدلول‌ها به خود است (Chandler, 2007:54).

بنابراین اگر به نوشتار ادبی از این منظر بنگریم، آن گاه باید اذعان کنیم که «نوشتار به‌هیچ‌وجه معصوم نیست و صرفاً به بازتاب امر واقع نمی‌پردازد؛ بلکه واقعیت را بر اساس تصویری خاص شکل می‌دهد؛ به طوری که گویی فقط ابزاری برای رمزگذاری یا انتقال روش‌ها و ارزش‌های طبقه‌اسطوره‌ساز است و بس» (همان، ۱۳۷۰). بر اساس چنین پنداشتی است که بارت در گام دوم، وجود هر گونه نگارش سپید را نفی می‌کند؛ زیرا چنین نگارشی بر این فرض استوار است که نگارش فقط وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال مفاهیم است و نوشتار یا زبان پنجره‌ای شفاف تلقی می‌شود که خواننده یا سوژه را بدون هیچ واسطه‌ای با خود حقیقت مواجه می‌کند (ر.ک: پاینده، ۱۳۹۰: ۹۵-۱۰۶). بارت در تقابل با نگارش سپید به‌روشنی اعلام می‌کند که «وضوح به‌هیچ‌وجه خصیصه‌ای عام برای زبان به‌شمار نمی‌رود؛ بلکه صرفاً یک ویژگی بلاغی است» (Hawkes, 2003: 87).

بارت با استناد به این تحلیل‌ها نتیجه‌گیری می‌کند که «تأکید بر معانی صریح به‌عنوان معانی نهایی و غایی، بیانگر میل زبان به وجود غایت و بنابراین تحدید فراشد معناسازی است» (Coward, 1977: 53). با اتکا به این اصل است که هم‌سازه زبان را به‌مانند طبیعت جا می‌اندازد و آن را در جامه امر بدیهی ارائه می‌دهد. بنابراین از آنجایی که بارت با «تصورات موجود از معنای طبیعی، ثابت و حقیقت‌پرسش‌پذیر» (آلن، ۱۳۸۵ ب: ۹۳) در تعارض است، تمام هم‌خویش را به‌کار می‌بندد تا در گام بعدی با طرح ناسازه و به‌کارگیری آن در خوانش متون فرهنگی و ادبی، سلاحی علیه

فریب‌کاری زبان به‌کار بندد. آنچه بارت را در این مسیر مساعدت می‌کند، سمیولوژی خاص اوست که با تبیین جایگاه معانی صریح و تلویحی و نقد روابط سلسله‌مراتبی بین آن‌ها، امکان افشای سازوکار هم‌سازه و فرارفتن از آن را از راه بازسازی احتمالی ناسازه فراهم می‌آورد.

درست اینجاست که بارت مفهوم متن را- در تقابل با اثر- وارد بحث می‌کند. در واقع او با طرح این تقابل متن را به‌روش سلبی تعریف می‌کند؛ یعنی متن = نه اثر و معتقد است «بر خلاف اثر که بر مدلول استوار است، متن از طریق بازی دال‌ها برساخته می‌شود» (Barthes, 1986: 58). در این تفکیک، نفی وجود مدلول نهایی نقش اساسی دارد. بارت در بررسی مدلول، نخست روشن می‌کند که در جهان غرب به‌کل دو رویکرد به مدلول دیده می‌شود که در یکی مدلول نهایی واضح و بدیهی است و در دیگری مدلول نهایی نهفته و ناآشکار است. رویکرد نخست در نهایت به فیلولوژی و رویکرد دوم به تفاسیر هرمنوتیکی اعم از تفسیر مارکسیستی، روان‌کاوانه، مضمونی و... منتهی می‌شود. اندکی تأمل در این دو رویکرد نشان می‌دهد علی‌رغم تفاوت بنیادی آن‌ها در شیوه وصول به مدلول نهایی، هر دوی آن‌ها- از نظر بارت- به‌واسطه اذعان به وجود مدلول نهایی چندان متفاوت نیستند. بنابراین او پس از نقد این دو رویکرد اعلام می‌کند که متن‌بودگی اصالتاً مستلزم قول به «تعویق نامتناهی مدلول» (همان، ۵۹) است. وی در این باره مُصر است که نباید نامتناهی بودن مدلول را با امر بیان‌نشدنی- که خود یک مدلول غایی است- خلط کرد؛ بلکه این موضوع مستقیماً به بازی دال‌ها مربوط می‌شود. «تولید دال‌های متداوم در متن ربطی به خوانش ژرف، فراشد هرمنوتیکی یا فراشد ارگانیک تکامل ندارد؛ بلکه حرکتی است مستمر که در تغییرها، جابه‌جایی‌ها و هم‌پوشانی‌ها شکل نهایی خود را باز می‌یابد» (همان‌جا).

چنین دریافتی از متن به این موضوع منتهی می‌شود که بارت آن را با خطوط روشنی از اثر تفکیک می‌کند و آن را به‌مثابه ناسازه‌ای می‌پندارد که همواره در پس‌پشت اثر جای‌گیر شده است. بر این اساس، دسترسی به ناسازه فقط زمانی مقدور است که سوژه یا خواننده از راه تعامل با متن، آن را از طریق رمزگان‌ها از نو بازسازی کند. با این وصف، برآمدن سوژه و اهمیت وی در خوانش غیرمنفعله‌مانه متن، به‌مثابه متن

نویسای^{۱۵}، همان طور که پیش تر تأکید کردیم از عواقب نگرش پساساختارگرایانه بارت به متن به شمار می‌رود. البته می‌دانیم که ساختارگرایی قبلاً در رویارویی با مثلثِ متن، مؤلف و خواننده، مرگ مؤلف را به‌طور ضمنی اعلام کرده بود؛ اما هدف ساختارگرایی از چنین برداشتی عمدتاً متوجه استقرار بوطیقای بود که با اتکا به آن بتوان سازوکارهای درونی متن را شناسایی کرد؛^{۱۶} اما پساساختارگرایی مرگ مؤلف را به این معنا مطرح نمی‌کند. در واقع اگر مرگ مؤلف در ساختارگرایی به معنای تولد متن است، در پساساختارگرایی مستلزم تولد خواننده است. به این ترتیب، تولد خواننده و تعامل دیالکتیک وی با متن تنها زمانی معنادار می‌شود که سوژه نه با یک «ابژه ثابت و فروبسته» (آلن، ۱۳۸۵ ب: ۱۳۰) به نام متن روبه‌رو شود، بلکه آن را به مثابه فراشدی پویا در نظر آورد که از طریق ساختاربندی^{۱۷} - به معنایی متفاوت با ساختار - قابل فهم و واگشایی است. دقت کنید که ساختار متوجه لانگ یا زبانی است که متن از آن نشئت می‌گیرد؛ اما ساختاربندی با تأکید بر حضور فعال خواننده در پی تبیین نحوه سازمان‌دهی احتمالی متن است. به تعبیر کالر، بر خلاف ساختار که متن را همچون گفتار عینی (پارول) یک زبان ذهنی (لانگ) در نظر می‌آورد، در ساختاربندی «متن محل گذر دائمی رمزگان‌هاست، ولی دستاورد نهایی هیچ رمزگانی نیست» (کالر، ۱۳۸۸: ۳۳۲). با این همه، به خاطر داشته باشیم که سوژه در مسیر بازسازی احتمالی متن با دو مسئله رویارو می‌شود:

۳-۴-۱. روش‌شناسی نامتعیّن در خوانش متن

موضوع نخست این است که سوژه در مرتبه نخست باید دال را بخش آغازین و سنگ بنای معنا قرائت کند؛ یعنی این تصور را نباید داشته باشد که دال خدمت‌گزار مدلول یا معنای غایی است؛ بلکه اساساً بازی دال‌هاست که می‌تواند مولد معنا یا مدلول باشد. بارت در تبیین چگونگی عملکرد این بازی به طرح و تبیین پنج نوع رمزگان می‌پردازد و معتقد است خواننده در رویارویی با متن، با اتکا به این رمزگان‌ها متن را به خواننده‌ها یا آحاد کوچک‌تر معنایی تقسیم می‌کند و آن گاه از راه سازمان‌دهی مجدد خواننده‌ها، به سوی بازسازی احتمالی متن پیش می‌رود (ر.ک: کالر، ۱۳۸۸: ۲۸۴-۲۸۶). از طبقه‌بندی

پنج‌گانه بارت انتقادهای بسیاری شده است؛ با این همه، نظریهٔ رمزگان بارتی نحوهٔ سازمان‌دهی دال‌ها را بر اساس چنین خوانشی از متن به‌دست می‌دهد. البته باید به‌خاطر داشت که از آنجایی که تصور هر گونه زبان علمی به‌مثابهٔ فرازبان از نظر بارت مردود است، «سخن گفتن از مدلول نامتناهی و در عین حال به‌دست دادن صورت فروکاسته‌ای از آن به‌هنگام تحلیل متن، متناقض به‌نظر می‌رسد» (Culler, 1981: 100-118). به همین سبب بارت از تأکید بر وجود یک روش‌شناسی مشخص در خوانش متون سر باز می‌زند.

۳-۴-۲. بازگشت هم‌سازه

نکتهٔ کلیدی دوم در فهم اندیشهٔ بارت، قابلیتِ ناسازه برای تبدیل شدن به هم‌سازه است. بارت با تأکید بر اینکه «امر فرهنگی از طریق سازوکارهای ایدئولوژیک خود را به‌عنوان طبیعت جا می‌زند، اعلام می‌دارد که هدف از طرح ناسازه افشای این قبیل سازوکارها است» (Barthes, 2007: 4). اما پرسش این است که آیا افشای سازوکار ایدئولوژیک هم‌سازه حضور آتی امر ایدئولوژیک را در متن نفی می‌کند یا خیر. به بیان دیگر، آیا نقد هم‌سازه ممکن است به این موضوع منتهی شود که آنچه بدیهی است و خود را به‌گونه‌ای در قالب عقل، خرد یا طبیعت جعل کرده که گویی منشأ حقایق جهان‌شمول است، دیگر نتواند راهی برای فریب‌کاری داشته باشد؟

بارت در پاسخ به این پرسش می‌گوید طرح ناسازه از طریق نقد امر بدیهی در نهایت امر ایدئولوژیک را برملا می‌کند و شیوهٔ پنهان‌کاری، جعل و فریب‌کاری‌های آن را افشا می‌کند؛ اما هر بار که هم‌سازه یا امر متعارف از هم فروپاشیده می‌شود، این توان را دارد که با به‌کارگیری همان روش‌های فریب‌کارانه به عرصهٔ اثر بازگردد؛ بدیهی است بازگشت امر ایدئولوژیک به‌معنای آن است که هر فرازبانی که ادعای واسازی متن را داشته باشد، بلافاصله پس از واسازی متن باید به کناری نهاده شود؛ چراکه قابلیت خود را از دست می‌دهد. این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که تصور وجود یک فرازبان فراگیر و عام که بتواند گره از سازوکارهای نهفتهٔ هم‌سازه را کند و ما را به «متون بی‌حد و حصر اجتماعی» (آلن، ۱۳۸۵: ب: ۱۲۳) رهنمون شود، از نظر بارت منتفی

است. در واقع بارت پافشاری می‌کند که هم‌سازه همواره این توانایی را دارد که پس از واسازی بازگردد و به شکلی پیرامون یک سبک نظری یا انتقادی چنبره بزند که در نهایت قدرت واسازی را از آن سلب کند. «دقیقاً بنا به همین توانایی هم‌سازه است که بارت مانند کریستوا، از دقتِ روش‌شناسی اکید احتراز می‌جوید» (همان، ۱۳۷). بر این اساس، وجود روش‌شناسی مشخص و نظام‌مند در ذاتِ خود با بی‌کرائگی معناها در تضاد و تقابل است.

۴. نتیجه

بررسی مبانی نشانه‌شناختی هم‌سازه و ناسازه از دیدگاه بارت نشان می‌دهد بارت با اینکه در دوره نخست فکری خویش ساختارگرایی متشخص و نامور است، در تقابل با ساختارگرایی ضدانسان‌گرا، الگویی را پی‌ریزی می‌کند که بر خلاف اسلاف فکری خود، به‌ویژه دو سوسور، الگویی سوژه‌محور شمرده می‌شود؛ الگویی که با ادعاهای ساختارگرایان مبنی بر نفی هر گونه مرجع بیرونی و حذف سوژه در تعارض است. در واقع با اینکه ساختارگرایی اجازه نمی‌دهد مؤلفه‌های غیرساختاری و عوامل خارجی به حوزه نشانه‌شناسی وارد شوند، بارت با چرخشی نظری مجدداً برخی از آن مؤلفه‌ها را در نقابی دیرپاب با عنوان دلالت‌های مرتبه دوم، به ساحت نشانه‌شناسی وارد می‌کند. بدیهی است به‌کارگیری این الگو در تحلیل پدیدارهای فرهنگی اعم از ادبیات نتایج و عواقب منطقی خاص خود را خواهد داشت. به همین سبب بارت در دوران دوم اندیشگری‌اش، ضمن حفظ برخی موازین پیشین خود در زمینه نشانه‌شناسی، روابط حاکم بر الگوی نشانه‌شناسی پیشین خود را از اساس واژگون می‌کند. به همین منظور، او با طرح موضوع هم‌سازه و ناسازه این نکته را تبیین می‌کند که روابط سلسله‌مراتبی حاکم بر نشانه‌حاکمی از گرایش طبقه غالب به ارائه تصویری صلب و ایستا از مدلول غایی است؛ مدلولی که به‌زعم وی، نه مدلول نهایی بلکه مدلول مطلوب طبقه حاکم است و بس. همچنین تأکید می‌کند که ردپای این مدلول غایی را می‌توان در تلقی‌هایی یافت که تولیدات ادبی را نه به‌مثابه تولید، بلکه به‌عنوان محصول درک می‌کنند؛ محصولی که خواننده منفعل صرفاً همچون خریداری برای آن به‌شمار می‌رود که در

فهم اثر تقریباً بدون هر گونه دخالت مؤثری حضور دارد. بارت آن دسته از محصولات ادبی را که خواننده در بازسازی آن نقشی ندارد، اثر می‌نامد. او که در این دوره می‌کوشد با رویکردی سیاسی به افشای سازوکار ایدئولوژیک نشانه بپردازد، با پیش کشیدن ناسازه، به‌مثابه برابرنهادی در مقابل هم‌سازه، نخست متن را از اثر متمایز و تأکید می‌کند که منظور وی از متن چیز کاملاً متفاوتی با اثر است. در واقع این برداشت وی مستلزم آن است که متن را متن نویسا بپنداریم که سوژه یا خواننده در بازآفرینی آن نقش فعال دارد. بر پایه این باور است که بارت وصول به معنا را امری دیالکتیک می‌شمارد که از تعامل پویای خواننده با متن شکل می‌گیرد. بارت در ادامه برنامه فکری خود می‌کوشد نشان دهد که متن، بر خلاف اثر که بر هم‌سازه استوار است، متکی بر ناسازه است. به همین سبب خوانش متن مستلزم کار بست ناسازه و در نتیجه افشای تلویحات ایدئولوژیک نهفته در متن است. به این ترتیب، فرضیه اساسی مقاله حاضر، مبنی بر اینکه طرح موضوع هم‌سازه و ناسازه از سوی بارت بیانگر نحوه تلقی وی از نشانه است، پذیرفتنی می‌نماید. تلقی بارت مستلزم پذیرش این نکته است که هم‌سازه به‌عنوان «امر بدیهی» خود را با فرایند طبیعی سازی به‌گونه‌ای وانمود می‌کند که گویی امر حقیقی، مسلّم و شک‌ناپذیر است؛ اما ناسازه در تقابل با آن رویکردی نشانه‌شناختی است که اساساً معطوف به نقد امر بدیهی است؛ برنامه‌ای که به‌زعم نگارنده رسالت بنیادی بارت در دوره دوم وی است. همان‌طور که دیدیم، این برنامه با تغییر نگرش بارت درباره روابط سلسله‌مراتبی معانی صریح و ضمنی در نشانه شکل می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Christopher Norris
2. Johnathan Culler
3. doxa
4. paradox

۵. تکمیل طرح نهایی بارت در باب نشانه حاصل آشنایی وی با آرای یاکوبسن، مارتینه و امیل بنونیست نیز می‌شود.

6. forms or structures of representation
7. Georges Mounin (1910-1993)
8. Eric Buysens (1900-2000)

۹. جالب توجه است که در فرهنگ مختصر آکسفورد (ویرایش ششم) تعریف بارت از نشانه‌شناسی تعریف معیار پذیرفته شده است. بر این اساس در این فرهنگ، نشانه‌شناسی به‌مثابه بخشی از زبان‌شناسی دانسته شده است.

۱۰. در این نوع اخیر، بارت در مسیری قدم می‌گذارد که کریستوا به آن پرداخته بود. به‌زعم کریستوا، در فراشد دلالتی دو وجه متمایز، اما درهم‌تنیده وجود دارد که بر سازنده زبان است: وجه نمادین و وجه ایمایی. وجه ایمایی زبان وجهی از فراشد دلالتی است که به‌واسطه آن رانه‌ها، سائق‌ها و عواطف وارد زبان می‌شوند.

11. over-tunes

۱۲. اهمیت این طنز زمانی آشکارتر می‌شود که متوجه بازی لفظی بین *chair* و *wheelchair* باشیم.
۱۳. در نظر پی‌یرس، بارت و دریدا، مدلول می‌تواند بی‌نهایت تبدیل‌پذیر باشد؛ اما پی‌یرس این روند را به‌واسطه مؤلفه تفسیر (*interpretant*)، دریدا به‌واسطه بازی آزاد دال‌ها و بارت از طریق معانی تلویحی تبیین می‌کند (ر.ک: Krampen, 1983: 38).

۱۴. برای مثال در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا، با استقرار چند نهاد زبانی مواجه می‌شویم که می‌کوشند سوبه ثابت و ایستای نشانه یعنی مدلول نهایی را به‌مثابه امری قطعی و تغییرناپذیر تبیین کنند. جانانان سویفت در *سفرهای گالیور* و استرن در *تریسترآم شنلی* این نهادها را استهزا کرده و از این موضوع پرده بر گرفته‌اند (ر.ک: Coward, 1977: 47-53).

۱۵. بارت با برجسته کردن تقابل دوگانی *écriture / écrivance* دو نوع متن نویسا و خوانا را از هم متمایز می‌کند. او معتقد است: «خوانا نامیدن متن به‌معنای آن است که خواننده در موضع یک دریافت‌کننده نسبتاً منفعل است» (آلن، ۱۳۸۵ ب: ۱۱۷)؛ اما «متن نویسا خود ما هستیم که در حال نوشتن هستیم» (Barthes, 1974: 5). بر این اساس، متن نویسا خواننده را نه در مقام مصرف‌کننده، بلکه در جایگاه تولیدکننده متن می‌نشانند.

۱۶. یکی از نمونه‌های برجسته چنین نگرشی در مقاله معروف بارت دیده می‌شود که به‌حق در حوزه تحلیل ساختار روایت یکی از مهم‌ترین پژوهش‌هاست. برای این تحلیل بنگرید به:

Introduction to the structural analysis of narratives, cited in Barthes, 1977: 79-124.
17. structuration

منابع

- آلن، گراهام (۱۳۸۵ الف). بارت. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۵ ب). بینامتنیت. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.

- اباذری، یوسف (۱۳۸۰). «رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگی». *ارغنون*. ش ۱۹. صص ۱۳۷-۱۵۸.
- بازرگان دیلمقانی، نگین (۱۳۸۸). «تحلیلی بر نظریات ادبی رولان بارت». *دانشنامه*. ش ۷۴. صص ۳-۱۷.
- پاینده، حسین (۱۳۹۰). *داستان کوتاه در ایران*. ج ۳. تهران: نشر نیلوفر.
- رشیدی، صادق (۱۳۹۱). «نقد به‌مثابه تحلیل: کاوشی در اندیشه‌های رولان بارت». *نمایش*. س ۱۴. ش ۱۵۴. صص ۷۳-۷۵.
- سجودی، فرزانه (۱۳۷۷). «سبک، متن، نویسنده: کاوشی در اندیشه‌های رولان بارت». *مجله هنر*. ش ۳۷. صص ۳-۳۰.
- _____ (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی کاربردی*. تهران: نشر علم.
- سلدن، رامان و پیتر ویدوسون (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*. تهران: آگاه.
- قاسمی داریان، مریم (۱۳۸۵). «رولان بارت و نقد ادبی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز*. ش ۴. صص ۱۷۹-۱۸۹.
- قویمی، مهوش (۱۳۶۶). «رولان بارت و نقد نو». *کیهان فرهنگی*. ش ۴۶. صص ۳-۲۸.
- کالر، جانانان (۱۳۸۸). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه کورش صفوی. تهران: مینوی خرد.
- مسعودی، امیدعلی (۱۳۹۵). «نقدی بر روش نشانه‌شناسی و تحلیل روایت رولان بارت». *علوم خبری*. ش ۱۷. صص ۴۴-۶۵.
- Abazari, Y. (2002). "Roland Barthes va Osture va Motâleât-e Farhangi". *Arghanun*. No. 19. pp. 137-158. [in Persian]
- Allen, G. (2007 a). *Barthes*. P. Yazdanjoo (Trans.). Tehran: Nashr-e Markaz. [in Persian]
- _____ (2007 b). *Beinâmatniat*. P. Yazdanjoo (Trans.). Tehran: Nashr-e Markaz. [in Persian]
- Barthes, R. (1964). *Elements of Semiology*. A. Lavers & C. Smith (Trans.). Paris: Editions du Seuil.
- _____ (1974). *S/ Z*. R. Miller (Trans.). Prefaced by Richard Howard. London: Blackwell.
- _____ (1977). *Image, Music, and Text: Essays*. S. Heath (Selected and Translated). London: Fontana Press.
- _____ (1986). *The Rustle of Language*. R. Howard (Trans.). California: University of California Press.

- _____ (2007). *Criticism and Truth*. Katrine Pilcher Keuneman (Trans.). London and New York: Continuum.
- Bazargan Deilmaqani, N. (2010). "Tahlili bar Nazariyât-e Adabi-e Roland Barthes". *Dânesht Nâme*. No. 74. pp. 3-17. [in Persian]
- Cain, William E. (2001). *The Norton Anthology of Theory and Criticism*. USA: W.W Norton & Company, Ltd.
- Chandler, D. (2007). *Semiotics: The Basics*. London and New York: Routledge.
- Cobley, P. (2001). *The Routledge Companion to Semiotics and Linguistics*. P. Cobley (Ed.). London and New York: Routledge Publications
- Coward, R. & J. Ellis (1977). *Language and Materialism: Development in Semiology and the Theory of the Subject*. London & New York: Routledge & Kegan Paul Books.
- Culler, J. (2010). *Butiqâ-ye Sakhtârgarâ*. K. Safavi (Trans.). Tehran: Nashr-e Minoo-ye Kherad. [in Persian]
- Culler, J. (1981). *The Pursuit of Signs: Semiotics, Literature, and Deconstruction*. London and New York: Routledge.
- _____ (1992). "In defense of over-interpretation" in S. Collini (Ed.). *Interpretation and over-interpretation*. Cambridge: Cambridge University Press. pp. 109-123.
- _____ (2002). *Barthes: A very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Hawkes, T. (2003). *Structuralism and Semiotics*. London & New York: Routledge.
- Lavers, A. (1982). *Roland Barthes: Structuralism and After*. London: Methuen & Co Ltd.
- Masoudi, O. (2017). "Naqdi bar Ravesh-shenasi va Tahlil-e Ravâyat-e Roland Barthes". *Olum-e Khabari*. No. 17. pp. 44-65. [in Persian]
- Norris, Ch. (2002). *Deconstruction*. London & New York: Routledge.
- Payandeh, H. (2012). *Dâstân-e Kutâh dar Irân*. Vol. 3. Tehran: Nashr-e Niloofer. [in Persian]
- Ghasemi Dariyan, M. (2007). "Roland Barthes va Naqd-e Adabi". *Majale-ye Dâneshkade-ye Adabiyât va Olum-e Ensâni Dâneshgâh-e Shahid Chamrân Ahwâz*. No. 4. pp. 179-189. [in Persian]
- Ghavimi, M. (1988). "Roland Barthes va Naqd-e Adabi". *Keyhân-e Farhangi*. No. 46. pp. 3-28. [in Persian]
- Radhidi, S. (2013). "Naqd be Mathabe-ye Tahlil: Kavoshi dar Andishe-hâye Roland Barthes". *Nomayesh*. Seq. 14. Vol. 154. pp. 73-75. [in Persian]
- Saussure de, F. (2011). *Course in General Linguistics*. W. Baskin (Trans.). P. Meisel & H. Saussy (Eds.). New York: Columbia University Press.
- Selden R. & P. Widdowson (2006). *Râhnomây-e Nazari-ye Adabi-e Moâser*. A. Mokhber (Trans.). Tehran: Tarh-e Now. [in Persian]
- Shafi' i Kadkani, M.R. (2013). *Rastâxiz-e Kalamât*. Tehran: Nashr-e Agah. [in Persian]

- Sojoodi, F. (1999). "Sabk, Matn, Nevisandeh: Kavoshi dar Andishe-hâye Roland Barthes". *Honar*. No. 37. pp. 3-30. [in Persian]
- _____ (2009). *Neshâneh Shenasi-ye Kârbordi*. Tehran: Nashr-e Elm. [in Persian]
- Trabant, J. (1987). *Louis Hjelmslev: Glossematics as a General Semiotics*. in *Classics of Semiotics*. Krampen et. al. New York: Plenum Press. pp 89-109.
- Trifonas, P.P. (2001). *Barthes and the Empire of Signs*. Series Editor: R. Appignanesi. UK and USA: Icon Books, and Totem Books.

